

از آن افیون که ساقی در می افکنند
حریفان را نه سر مانند و نه دستار
حافظ

افیون در شراب

در مراسم قربانی گاو که بزرگترین جشن ایرانیان مهریسن (= مهرپرست) بود شیرة گیاه هوم را با خون گاو آمیخته و نوشابه‌ای می‌ساختند که «دور دارنده مرگ»^۱ نام داشت، و این نوشابه را به شرکت کنندگان در جشن می‌خورانیدند. در باور آنها گاو نماد نفس، و نفس دشمن جان بود. ازین روی گاو نفس را کشته و خون دشمن را می‌خوردند^۲، تا جان از دست او رها شده، و به‌اصل خود باز گردد^۳. در دوران تسلط دین و فرهنگ زردشتی این آئین نیز سخت مورد حمله و انتقاد زردشت قرار گرفت. احتمالاً برگزاری این جشن آشکاری خود را از دست داد و هوم نیز ناشناخته ماند. در دوران ساسانی که دین رسمی ایران زردشتی بود، مراسم دینی با نوشابه‌ای که مستی نداشت و خون گاو هم در آن نبود اجرا می‌شد، و نام آن «زور» بود.

به‌رحال همین امروز هم بروشنی معلوم نیست که هوم چه نوع گیاهی بوده و در کجا می‌روئیده است. اما نقش و کارکرد آن تا حدی معلوم است.

از این قرار هوم دو گونه بوده است: هوم زرد و هوم سفید^۴. هوم سفید با درخت گوکرن (= *gökarn*) یکی دانسته شده است^۵ و صفت «ونساجد بیش» به آن داده‌اند^۶ معنی آن می‌شود «گیاه ضد زهر» صنعتی معادل همین معنی نیز برای هوم سفید در بندهشن بزرگ آمده است و آن «*bēsaz*» است، این واژه اخیر هم بدمعنی «زهرزدا» می‌باشد. از این قرار صفت هوم و سفید و گوکرن یکی می‌شود. در اوستا هم صفت «*baēsaz y ā*» به گوکرن داده شده است^۷ که آن نیز به معنی ضد زهر است.

از اینجا می‌توان چنین نتیجه گرفت که گوکرن یا نام دیگر هوم، و یا صفت او می‌باشد. به‌هرصورت اگر صفت هوم یا نام دیگر آن باشد، برای شناخت آن تقریباً فرقی نمی‌کند. چه در هرصورت باید نخست گوکرن را شناخت تا از روی آن بتوان به هویت هوم پی برد. واژه «گوکرن» هم متأسفانه در سری واژگان ناشناخته است. اما در زبان

۱. اوستا *duraasa*.

۲. حمله کنم پنجه‌زان، چونکه منم شیر ژبان
گاو بدن را بکشم، خون دلش را بخورم
سلطان ولد

۳. خوی ملکی بگزین بردیسو امیری کن
گاو تو چو شد قربان یا برسر گردون نه
مولانا

۴. *Dawn and Twilight of Zoroastrianism*. p. 91.

۵. بند هش بزرگ ص ۱۷. ۶. ایران در زمان ساسانیان ص ۴۷۸.

۷. *Alt Iranischen wörterbuch*. p. 480.

فارسی نو، واژه دیگری داریم که به آن بی‌شبهت نیست و آن «کوکنار» است. و کوکنار همهجا معادل تریاک و افیون معرفی شده است، و خاصیت پادزهر و زهرزدایی بر آن نوشته‌اند و در ادبیات فارسی نیز به همین معنی کاربرد دارد

واله که در هوای تو «پیشی» نیامدم
گر صد هزار دل بودم همچو کوکنار
راحة الصدور

در ادبیات فارسی کوکنار بیشتر به معنی داروی آرام‌بخش و خواب‌آور بکار رفته، و در پزشکی نام داروی آرام‌بخش و خواب‌آور که معادل کوکنار معرفی شده از نام گیاهی گرفته شده که بی‌شبهت به هوم نیست.^۲
خواب در چشم آورد گویند «کوک و کوکنار».

تسا فراق روی او، داروی بی‌خوابی شود
جائی رسید بالش تو کز بهر خواب امن
بگرفته فتنه را هوس «کوک و کوکنار»
انوری

یاوه کم گوی ای سنایی، مدح گو کز روی عقل
هیچ پسر خوابی نجسته است از طیبیان «کوکنار»
پس خود، خود دار زیر در بهار تر هوا
پاسبانان را تره کوک و میوه «کوکنار»
سنائی

بیم تو بیدار دارد کودکان را نیمه شب
همچو کاندلر خواب دارد کودکان را «کوکنار»
فرخی سیمانی

چو موسیقار می‌خواهی برون آ از زمین چون نی
و گر دیدار می‌خواهی مخور شب «کوکنار» ای دل
مولانا

از چشمه‌سار بخت عدوی تو خورده آب
زبان رو ز خواب وان شود چشم «کوکنار»
طالب آملی
نفس نامی گرز بیداریش یابد آگهی
پرورد از بهر دفع خواب کودک «کوکنار»
دولت بیدار تو چون نهاد آئین خرم
خواب ربایی شود خاصیت «کوکنار»
ابن یعین

شیفته خواب حیا شد چنانک
هست مگر طعمه او «کوکنار»
مختاری غزنوی
نغمه‌ای از ارغنون بزم احباب تو عیش
نشئه‌ای از «کوکنار» بخت‌اعلائی تو خواب
عرفی شیرازی

۱. افیون نیز واژه دیگری معادل کوکنار و تریاک است و آن از واژه *opium* لاتینی آمده است.

۲. احتمالاً کوکنار (= گوکرن) را می‌توان چنین بازشناسی کرد: جزء اول *go* از ریشه *gay-* اوستایی به معنی حیات و زندگی دانست و جزء دوم از ریشه *Kar* به معنی ساختن، روی هم گوکرن را می‌توان زندگی بخش و درمان‌کننده دانست. این پیشنهاد با توصیفی که در اوستا از آن شده است (= *baesaz y a=*) تطبیق می‌کند.

کوکنار ارچو کوك خواب آرد
سربخت مردم در آرد به خواب
دفع بی‌خواهی مرا امشب

خوشر آرد زهر دوان باده
مکاراد کس «کوکنار» هنر
تا کی از کوکنار، در ده می
قمر اصفهانی

«گوکرن» و «کوکنار» از حیث خاصیت و مصرف یکی هستند، ولی از نظر ساختن آوایی اندکی اختلاف در آنها دیده می‌شود، و این طبیعی است زیرا گوکرن از واژه‌های دوره باستانی ایران است، و واژه‌های دوره باستانی با تغییر شکل گاهی به فارسی نو رسیده‌اند و این یکی از آنهاست. بهر حال از نظر قوانین دگرگونی آوایی «گوکرن» می‌تواند به صورت «کوکنار» درآید از این قرار:

جزء دوم این واژه یعنی «کرن» می‌تواند به صورت «کنار» درآید مانند «اکران» که می‌شود «اکنار» و «کران» که می‌شود کنار صوت «ر» معمولاً در واژه‌ها مقلوب می‌شود مانند چخر (= چرخ) در این صورت «گوکرن» می‌شود «گوکنار» بعد بر اثر مجاورت و قانون مشابهت‌سازی «گگ» آغازی تبدیل به «گک» می‌شود، روی هم واژه «کوکنار» بدست می‌آید. واژه‌نامه‌های زبان فارسی چون واژه «کوکنار» را نمی‌شناختند تجزیه دیگری بر آن داده‌اند که نمی‌تواند درست باشد. آنها طبق معمول کوکنار را دو جزء دانسته جزء اول «کوك» به معنی «سرفه» و جزء دوم «نار» به معنی انار گرفته‌اند و آن گیاه را «انار سرفه» شناسائی کرده و به صورت «رمان السعال» به عربی ترجمه جزء به جزء نموده‌اند این ریشه‌شناسی نمی‌تواند درست باشد. بهر حال کوکنار ریشه‌ای جز «گوکرن» نمی‌تواند داشته باشد. و این گیاه در قدیم بیشتر به صورت شیره و شربت مصرف می‌شده است:

بر چمن آثار سیل بود چو دردی می

فاخته‌کان دید ساخت ساغری از کوکنار
خاقانی

مست توام نه از می ونه از «کوکنار»

وقت کنار است بیبا : کوکنار
مولانا

شیفته خواب حیا شد چنانک

هست مگر طعمه او «کوکنار»
مختاری غزنوی

تازمان صفویه هم بطوری که معلوم است از شربت آن به نام «مفرح» یا «کیف حلال» استفاده می‌کردند. طالب آملی هنگامی که می‌خواست به دربار جهانگیر پادشاه هندوستان

۱. ابدال «گگ» به «ك» در واژه‌های دیگر نیز دیده شده است مانند گیهان = کیهان و افکندن =

۲. معادل کوکنار در لاتین *somniferum* و به معنی خواب‌آور است و مشتق از واژه *Somnium* می‌باشد. در انگلیسی *somniferous* در فرانسه *somniferosus* در آلمانی *somniloquence* در ایتالیائی *somnifero* آمده است. ریشه مشترک در همه زبانها *Somn** است، احتمال دارد که این یکی از واژه‌های مشترک هند و اروپایی باشد که معادل سانسکریت آن *Sowa* و در اوستایی *homa* است. در این صورت کوکنار یا نام دیگر هوم است، و یا صفت آن می‌باشد.

برود از آن مفرح خورده بود تا بهتر بتواند شعرهای خود را بخواند، اما بر اثر زیاده‌روی که در مصرف آن کرده بود نتوانست اشعار خود را بخواند.

«مفرحی» زده بودم بقصد گفتن شعر
به بزم پادشهم زان زبان نمی‌گردد
عروج نشاء آن کرد هر چه کرد به من
که گشته بود مرا خشک از زبان و دهن

طالب آملی

آنطور که از هوم یشت و دیگر آثار برمی‌آید در مراسم جشن عید و قربانی گاو که نوشابه بی کرکی مصرف می‌شد شیره «گوکرن» را بصورت مسایع به کار می‌بردند، یعنی گیاه گوکرن (= هوم) را می‌کوفتند و شیره آن را گرفته و با خون گاو قربانی مخلوط می‌کردند و می‌آشامیدند. احتمالاً از زمانیکه شراب بوسیله جمشید کشف شد شیره گوکرن (= هوم) را بجای خون گاو در شراب ریخته و مصرف می‌کردند. هر چند این آئین‌ها در زمان زردشت ممنوع اعلام شد، اما هرگز از بین نرفت. زیرا اجرای این آئین‌ها جنبه مذهبی داشت، و سخت مورد احترام بود. احتمالاً برگز

پوشیده و زیرزمینی شد، و تا دیرزمان ادامه داشته است در آثار صوفی‌ها در ریحمن افیون در شراب زیاد سخن در میان است. احتمال می‌رود آنها نیز این مراسم را بنام «سماع صوفیانه» که بدور از چشم مردم عامی بوده است اجرا می‌کرده‌اند.

عقل کل در حسن او مدهوش شد
کز لبش در «باده افیون» می‌کند
عطار

«افیون شربت» او سرمست خفت بدعت او

ز استون رحمت او دولت منعمش آمد
دلَم را می‌کند پر خون سرم را پر «می و افیون»

دل من شد تقار او سر من شد کدوی او
از برای علاج بی‌خبری

درج کسن در «نبید افیون» را
چشم مست تو قلدح بر سر ما می‌ریزد

ما چه موقوف شراب و «می و افیون» باشیم
عشقت می بیچون دهد در «می همه افیون» دهد

مست است نشانی چون دهد آن بی نشان را ساعتی
زده‌ها اندر هوا، و قطره‌ها در بحر‌ها

در دماغ عاشقانش «باده و افیون» شده

مولانا

لاله چو جام شراب پاره‌ای افیون در او
نرگس‌کان دید کرد از زر تر جزعه‌دان

خاقانی

ساقی اندر قلدحم باز می‌گلگون کرد
در می کهنه دیرینه ما افیون کرد

حافظ

شاهد اندر رقص و افیون در شراب افکنده‌ایم

۱. عارف اندر جرخ و صوفی در سماع آورده‌ایم

سعدی

ما از ازل گشاده رخ و سرخوش آمدیم
ز جام فیض حق مست است عالم

مستی ما نه مستی «افیون و باده» است
ندارد «باده» قدر اینجا و «افیون»
شاهدای شیرازی

ساقیان مجلس عشق از برای قتل ما
لاله «افیون در شراب» انداخته

در لب خود نوش و اندر «باده افیون» می نهند
نرگس و گل را خراب انداخته
اوحدی مراغه‌ای

وقت آنست که «افیون به شراب» اندازم

دو جهان را به یکی جرعه خراب اندازم
عرفی شیرازی

جرعه‌ای از جام محبت بنوش
کسی کو مست آن دیدار باشد

با زره از «باده و افیون» و بنگ
چه جای «باده ناپست و افیون»
قاسم انوار

تا هر که باشد یار تو، بیخود شود در کار تو

ای زیر لب گفتار تو در «باده افیون» ریخته
امیر خسرو

معادل کوکنار در زبان یونانی «تریاک» (*theryakos*) است که در همهٔ زبانهای اروپائی در آمده و آن نیز معنی پادزهر می‌دهد و همین کلمه به صورت «تریاق» مصرف شده. ازین نام گذاری معلوم می‌شود که در همه جا نام اصلی آن که «هوم» و «سوم» است فراموش شده و صفت آن (= تریاک) که به معنی زهرزدا است جانشین آن اسم گردیده است در زبان فارسی نیز تریاک جانشین واژه «کوکنار» شده و آن را از سری و اوگان متداول زبان بیرون رانده، و امروز از مردم معمولی کسی آنرا نمی‌شناسد. واژه «افیون» هم به همین سرنوشته دچار شده است:

نه جوپای تریاک را آمدیم
نگه کن که تریاک این زهر چیست
که زهر ترا هیچ «تریاک» نیست
بیالود برجای «تریاک» زهر
فردوسی

همه در جهان خاک را آمدیم
که این آشتی جستن از بهر چیست
به گیتی ترا از کسی باک نیست
همی کرد غارت همی سوخت شهر

زهر است باکم اربود تریاکم
چون می خورم، زهر نبود باکم
«تریاک» خوری زهر نبود باکم
زان پیش که سبزه بردم از خاکت
خیام

آنروز که نبودی شراب پاکم
زهر است غم گیتی و «تریاکش» می
زهر است غم جهان و می تریاکت
با سبزه خطان سبزه‌داری می خور

«تریاک» مزاج گوهران را
جان داروی درد غم سران را
خاقانی

در گوهر می زرست و یاقوت
یاقوب و رزش مفرح آمد

رهگذر زهر به «تریاک» بست

«نوش گیا» پخت و بدو در نشست

فقلمی ←